

ابهامات فلسفی در افکار داریوش شایگان

عطا هودشتیان

دانشیار علوم سیاسی و فلسفه، دانشگاه UMEF، سوئیس

گشایش

با افکار داریوش شایگان در دهه ۱۹۸۰م و در دوران دانشجویی‌ام در پاریس آشنا شدم. در آن زمان، کتاب *انقلاب دینی چیست؟* را به زبان فرانسه منتشر کرده بود.^۱ مقصود آن کتاب تسویه‌حسابی با افکار دوران خود در پیش از انقلاب، نقدی همه‌جانبه بر ایدئولوژی‌شدن سنت و مشخصاً نقدی بر دکتر علی شریعتی بود. این کتاب هرگز در ایران منتشر نشد. با انتشار *نگاه شکسته* در پاریس و به زبان فرانسه،^۲ دیگر بار کنجکاوای در تاروپود محافل فلسفه‌خوان آن دوره پاریس تنیده شد. این کتاب که به فارسی و چند زبان دیگر برگردانده شد، از مقایسه فرهنگ جوامع پیرامونی و مدرنیته

¹Daryush Shayegan, *Qu'est-ce qu'une Révolution Religieuse* (Paris: Les Presses d'Aujourd'hui, 1983).

²Daryush Shayegan, *Le Regard Mutilé: Schizophrénie Culturelle, pays Traditionnels face à la Modernité* (Paris: Editions de l'Aube, 2003).

Ata Hoodashtian, "Dariush Shayegan's Philosophy Revisited: A Critique of the Cultural Identity of the Migrant," *Iran Namag*, Volume 3, Number 2 (Summer 2018), 161-171.

عطا هودشتیان <hoodasht@yahoo.com>، دانش‌آموخته دکتری علوم سیاسی از دانشگاه پاریس و فلسفه از دانشگاه سوربن، دانشیار علوم سیاسی و فلسفه در دانشگاه UMEF سوئیس در شهر ژنو است. حوزه تخصصی‌اش مدرنیته و مطالعات میان‌فرهنگی غرب و ایران است. تاکنون چندین مقاله و دو کتاب در زمینه مدرنیته، ایران و جهانی شدن منتشر کرده است.

غربی سخن می‌گفت و بر آن بود که آن جوامع در "تعطیل تاریخی" قرار گرفته‌اند، زیرا ندانستند و نتوانستند به دور تاریخی تحول‌پذیر مدرنیته بپیوندند. اثر دیگرش با نام *افسون‌زدگی جدید: هویت چهل‌تکه و تفکر سیار* از چهره‌ای فیلسوف متفکری جهانی‌اندیش ساخت.^۳ در اثر اخیر، شایگان با تکمیل برخی از خطوط فکری پیشین خود، به "مدرنیته سرد و بی‌جان" توجهی دو چندان کرد که به بیان او نیازمند پیوند با گرمای شرقی بود. او در آن نوشته نگاهی همواره و پیوسته به جهان دارد. در یک کلام، این متفکر جهانی و جهانی‌اندیش نسخه‌ای برای گرما بخشیدن به مدرنیته سرد می‌پسچید که ژرف و اندیشه‌محور، اما به همان میزان بسیار پرسشگر است.

شایگان بسیار نوشت و کم سخن گفت. او را از همان ابتدا فیلسوفی صاحب‌نظر، مؤثر و خوش‌فکر، ولی محافظه‌کار، نخبه‌گرا و سنت‌گرا می‌پنداشتم. با این حال، همانند هر اندیشمند پویافکر، او نیز مدام در کاوش بود و تحول را می‌پذیرفت. در این نوشته نگاهی به برخی نظرات شایگان در *افسون‌زدگی جدید* می‌اندازم.^۴ از میان انبوهی از مفاهیم و ایده‌های جدید کتاب، بر دو مفهوم اصلی، یکی "مهاجر سیار" و دیگری "انسان جهش‌یافته" تأکید می‌کنم، بر سر مضامین آنها مناقشه خواهیم کرد و پرسش‌هایی را برای بحث بیشتر مطرح می‌کنم. به اختصار، نتیجه مطالعاتم این است که شایگان با طرح برخی ایده‌های نوین در پی حفظ برخی ایده‌های کهن است.^۵ جوانبی از بحث‌های او در طرح مسائل نو به بن‌بست می‌رسد

^۳ داریوش شایگان، *افسون‌زدگی جدید: هویت چهل‌تکه و تفکر سیار*، ترجمه فاطمه ولیانی (چاپ ۴؛ تهران: فرزانه روز، ۱۳۸۴).

^۴ پیش از این درباره این کتاب و نظرات شایگان در دو کنفرانس سخن گفته‌ام. بنگرید به عطا هودشتیان، "درباره شایگان و هویت چهل‌تکه"، دسترس‌پذیر در

<https://www.youtube.com/watch?v=VwLSdkMCR-w&t=2s>; <https://www.youtube.com/watch?v=PK4xs-CeOmdo/>.

^۵ حیات و اندیشه‌های فلسفی شایگان را معمولاً به دو دوره فکری تقسیم می‌کنند. نخست، "پیش از انقلاب" که بیشتر با *سیار* در برابر غرب شناخته می‌شود و دیگری "بعد از انقلاب" که از جمله با سه کتابی که در متن نام برده‌ام شناخته می‌شود. گویا او در هر دوره از حیات خود تفکری متفاوت داشته است. در نگاه نخست، جوانبی از این تقسیم‌بندی البته سنجیده به نظر می‌رسد، لیکن شاید بتوان با احتیاط مدعی شد که در *افسون‌زدگی جدید* از برخی نظراتش در *سیار* در برابر غرب فاصله گرفته است. این در حالی است که شایگان در جاهایی دیگر در ادامه تفکر پیشین خود قلم زده است. در دوره نخست، بر ارزش‌های سنت پای می‌فشارد و از متفکران سنت‌گرا می‌خواهد که از "خواب" بیدار شده، به دانش مدرن مسلح شوند. به عبارت دیگر، شایگان در این دوره در پی آن است که سنت را با ابزار و آلات فکری مدرن نجات دهد. همین جاست که می‌نویسد: "امروز طبقه‌ای که کم‌وبیش حافظ امانت پیشین ماست و هنوز علی‌رغم ضعف بنیه، گنجینه‌های تفکر سنتی را زنده نگه می‌دارد، حوزه‌های علمی اسلامی قم و مشهد است." بنگرید به شایگان، *سیار* در برابر غرب، ۲۹۶. در دوره دوم، خصوصاً در *افسون‌زدگی جدید*، بر آن است که "مدرنیته سرد" را فقط سنت شرقی می‌تواند نجات دهد. در این دوره، نجات مدرنیته به دست سنت مورد نظر اوست. لیکن در نهایت، باز تمرکز اصلی‌اش بر سنت است، زیرا هم نجات‌دهنده است هم باید آن را نجات داد. به نظر من، بایسته است خوانش این دو دوره تاریخی انفصال و اتصال در افکار او را در نظر آورد. در خاتمه کلام، شایگان را باید یک ایرانی شرقی سنت‌گرای مدرن خواند.

و از آن جمله است مباحث مرتبط با دو مفهوم ذکرشده. در این میان به "سه ناممکن فلسفی" اشاره و تلاش می‌کنم که نشان دهم درک شایگان از واقعیات مملو از تعبیر مبهم و ناروشن است. از این منظر، گرایش‌های قابل توجهی به ذهنی‌گرایی، توهم‌گرایی و دوری جستن از واقعیات را در نظراتش می‌توان مشاهده کرد.

افسون‌زدگی جدید: مهاجر سیار و انسان جهش‌یافته

شایگان در *افسون‌زدگی جدید* دو مفهوم مهاجر سیار و انسان جهش‌یافته را می‌سازد و آنها را در برابر یکدیگر قرار می‌دهد. از میان این دو مدل انسانی متفاوت که بین ارزش‌های غربی و شرقی در نوسان‌اند، مهاجر سیار مورد پسند شایگان است. می‌خوانیم که "انسان مهاجر میان فرهنگ‌ها در نوسان است و به این وضع آگاه،" ولی انسان جهش‌یافته "التقاطی" است. دلمشغولی اصلی‌اش "زنده ماندن به هر قیمتی است." او "هرهری‌مذهب است،" انسانی است شبیه به آن که جلال آل‌احمد در *غرب‌زدگی* ترسیم می‌کند که نه سنت را خوب می‌شناسد و نه مدرنیته را. شایگان می‌نویسد: "یک انقلابی پرشور، آشتی‌ناپذیر، یک ایدئولوژی‌پرداز یا یک خشکه‌مقدس" نمونه‌های انسان جهش‌یافته‌اند و روشن است که در این اشارات آخر به علی شریعتی اشاره دارد.

شایگان تأکید می‌کند که انسان جهش‌یافته دچار نوعی "اسکیزوفرنی ناآگاهانه" (*schizophrenie inconscient*) است. این نکته را البته پیش از این در نگاه شکسته بیشتر به بحث گذاشته بود. اشاره می‌کند که انقلابی ایدئولوژی‌پرداز "تجبر نگاه" دارد. دارای "آگاهی خودمحوربین است." در عبارات دیگری و به گونه‌ای متفاوت، شایگان اشاره می‌کند که جلال آل‌احمد خود نیز نمودار انسان جهش‌یافته است.^۶

مهاجر سیار اما انسانی "به کلی متفاوت" است. او "انسان بینابین و تجسم تفکر سیار" است.^۷ "از یک اقلیم تفکر به اقلیم تفکر دیگر در سفر است." او نیز همچون "روشنفکر متعهد به شکاف و ناهمانندی میان اسطوره و عقل واقف است،" لیکن برخلاف انسان جهش‌یافته که درگیر دوپارگی روحی است، مهاجر سیار به این وضع (به وضع خود) "کاملاً آگاه" است. "نگاه او مضاعف است." این نگاه "او را نسبت به سنت و جهش‌های فرهنگی در فاصله نگاه می‌دارد." قادر است

^۶ شایگان، *افسون‌زدگی جدید*، ۲۱۶.

^۷ لازم است به مفاهیم براساخته شایگان توجه شود. در ادامه درباره آنها سخن خواهیم گفت.

”چندپارگی و نگاه مضاعف خود را در اختیار و تسلط خویش بگیرد.“ در واقع، برای مهاجر سیار ”عرصهٔ بینابینی [میان سنت و مدرنیته] زمینهٔ پربار تجربه است،“ چنان که ”هرگز در دام هیچ‌کدام از گرایش‌ها نمی‌افتد،“ نه در دام سنت و نه در دام مدرنیته. همچون ”بندبازی از حالتی به حالت دیگر گذر می‌کند... هرچند در اینجا غریب و در آنجا تبعیدی است، اما مأیوس نیست.“ مهاجر سیار ”در بند ترکیب‌ها [ترکیب ارزش‌های سنت و مدرن] نیست،“ بلکه آنها را ”مطابق خواست و نیاز خود به کار می‌گیرد و شکلشان را بر هم می‌زند.“^۸

شایگان تأکید دارد که ”مهاجر سیار کاملاً به همهٔ امور واقف است.“ بر هر دو، سنت و مدرنیته، مسلط است و بهترین‌ها را از هر فرهنگ انتخاب می‌کند. ”با مهارت میان فرهنگ‌ها آکروبات‌بازی می‌کند،“ ولی ”به هیچ‌کدام به‌طور واقعی وابسته نیست.“ اوست که انتخاب می‌کند. شایگان ادامه می‌دهد: مهاجر سیار به دلیل حفظ فاصله با این جهان‌ها ”افسون زوده است“ و انسان جهش‌یافته ”افسون زده.“ نکته آنکه عنوان اصلی کتاب نیز اشاره‌ای نقادانه به سطحی بودن انسان جهش‌یافته است و چون می‌داند که این پدیده در جوامعی نظیر ایران عمومی است، نقد آن را به میان می‌کشد.

اما آیا مهاجر سیار نیز پدیده‌ای واقعی است؟ آیا مقایسهٔ این دو مدل انسانی مقایسهٔ حساب شده‌ای است؟ آیا مهاجر سیار، با آن ترکیب ”کامل“ که شایگان از آن می‌سازد، آلترناتیو بجا و سنجیده‌ای در برابر سطحی‌نگری انسان جهش‌یافته است؟

ابهامات مهاجر سیار در کجاست؟

اگر به عمق فرضیات شایگان نظر اندازیم، پرسشی برایمان مطرح می‌شود که به راستی این مهاجر سیار کامیاب که چنین با مهارت میان فرهنگ‌ها ”بندبازی“ می‌کند و در دام هیچ‌کدام نمی‌افتد و بر هر دو، سنت و مدرنیته، چنین آگاهی ”کامل“ دارد کیست؟ آیا انسانی واقعی است یا محصول توهم ناب؟ شاید این انسان کامیاب کسی چون خود داریوش شایگان نباشد. یا اینکه چون این مهاجر چنان استثنایی است، شاید هم اساساً نمونه‌اش در دنیای واقعی ما وجود ندارد. با این حال، برخی تعابیر از

^۸ شایگان، افسون‌زدگی جدید، ۲۱۶-۲۱۷.

این نظریه شایگان انسان مهاجر را کاملاً واقعی می‌پندارند.^۹ مشکل همین است. اگر هم واقعی باشد، تعداد عالمانی که در میهن خودمان به راستی چنان آگاه به زوایای روش و ناروشن مدرنیته و سنت باشند از تعداد انگشتان یک دست بیشتر نیست.

در اینجا سه پرسش در برابر قرار می‌گیرد: ۱. اگر این روند غلتان و ناپیوستای سفر بی‌ریشه به فرهنگ‌های دیگر، به گونه‌ای که شایگان می‌گوید، عملی باشد، پس ریشه‌های فرهنگی این مهاجر در کجاست؟ وی از کجا می‌آید؟ آیا به راحتی و در زندگی واقعی ریشه‌های خود را فراموش می‌کند؟ ۲. اگر مهاجر سیار یک پدیده واقعی باشد و نه محصول توهم ناب نویسندگان و آلترناتیو وضع نابسامان ما به حساب آید، پس دیگران چه می‌شوند؟ دیگران در کجای این روند قرار می‌گیرند؟ جامعه و قشرهای فرهنگی که گاه آگاهی‌های خوب دارند، لیکن همیشه ناکافی، یا کلاً مردم در این صورت‌بندی کجا قرار می‌گیرند؟ ۳. اگر مهاجر سیار چیزی بیشتر از یک پندار نباشد، آیا از نگاه روش‌شناختی قابل قیاس با رقیبش (انسان جهش‌یافته) است؟ آیا در این صورت چنین مقایسه‌ای درست است؟

انسان بی‌هویت و بی‌ریشه

اکنون به پرسش نخست می‌پردازیم. در *آسیا در برابر غرب*، شایگان انسان شرقی را در زمینه (context) تاریخی و فرهنگی شرقی می‌بیند و بسیار بر ریشه هویتی این انسان تأکید می‌کند و بر آن است که بدون این نگاه، یعنی دیدن "متن فرهنگی"^{۱۰} نگاه ما معیوب است. اما در *افسون‌زدگی جدید*، انسان بدل به مهاجر سیار شده است، که میان فرهنگ‌ها در نوسان بوده و "در دام هیچ کدام از گرایش‌ها نمی‌افتد."^{۱۱} این تحول در افکار شایگان اما او را از ساختارگرایی در *آسیا در برابر غرب* به پاسا ساختارگرایی در *افسون‌زدگی جدید* سوق می‌دهد.

^۹ در این باره منابع بسیاری در دست است. از جمله بنگرید به بیژن عبدالکریمی، "مهاجری سیار با هویتی چهل‌تکه،" *ایران*، شماره ۶۷۴۶ (۱۴ فروردین ۱۳۹۷)، ۲۴. دسترس‌پذیر در

<http://www.magiran.com/npview.asp?ID=3723314>;

کتابیون آذرلی، "رمان بچه‌های اعماق و انسان جهش‌یافته و مهاجر سیار،" دسترس‌پذیر در <http://www.iranglobal.info/node/21803>;

منصور هاشمی، "منظومه فکری فیلسوف بازیگوش،" دسترس‌پذیر در

<http://www.hamooniran.com/gallery/شایگان>./

^{۱۰} شایگان، *آسیا در برابر غرب*، ۲۹۴.

^{۱۱} شایگان، *افسون‌زدگی جدید*، ۲۱۶-۲۱۷.

در آسیا در برابر غرب می‌نویسد: "یکی از نتایج این مطالعات می‌تواند بی‌گمان روشن کردن متن فرهنگی هر یک از این فرهنگ‌ها [شرقی و غربی] باشد." اما متن فرهنگی چیست؟ می‌خوانیم: "متن فرهنگی قرار دادن مسائل در کل سازنده یک فرهنگ و یافتن حلقه‌های رابط مفاهیم در سلسله زنجیره‌ای از ارتباط است."^{۱۲} این نگاه به فلسفه ساختارگرایانه متمایل است که در آن، کل مقدم بر جزء و اجزاء در زنجیره‌ای به هم پیوسته فقط در ارتباط با کل دیده می‌شوند. حال آنکه در افسون‌زدگی جدید اساساً به هویت نظر دیگری دارد و بیان می‌کند که تأکید بر هویت از معنای آن می‌کاهد. به این ترتیب است که مفهوم مهاجر سیار را می‌سازد که به راحتی از یک فرهنگ به فرهنگی دیگر در نوسان است، همچون جزئی که اکنون گویا بی‌دغدغه از کل رها شده است و با اجزای دیگر در ارتباط قرار می‌گیرد و از کل فراتر می‌رود. در همین اثر است که به سراغ میشل فوکو، یکی از رهروان اصلی پسا ساختارگرایی، می‌رود و نیز به تحلیل جامع ریزوم (rhizome) در هزار سطح ژیل دولوز، فیلسوف پرآوازه فرانسوی، می‌پردازد. ریزوم به هیچ کلی پایبند نیست و همواره در میانه جای دارد.^{۱۳}

اما این "انسان چندوجهی" که می‌تواند بی‌ریشه و بی‌هویت خود را به روی دیگر فرهنگ‌ها بگشاید و در گشایش جهانی‌اش سنت و مدرنیته را، هر دو، در خود جای دهد، چقدر واقعی است؟ اکنون به پرسش دوم بپردازیم.

نخبه‌گرایی و ذهنی‌گرایی

پرسش این است که آن انسان کامیاب که بر سنت و مدرنیته "کاملاً" واقف است در کجای واقعیت اجتماعی نشسته و چگونه او را باید "در رابطه" دید، زیرا دانسته‌ایم که همه چیز در رابطه سنجیده می‌شود. شاید هم از نگاه شایگان اوضاع دقیقاً چنین نباشد. این مهم را بعد از این خواهیم دید.

فرض نخست ما آن است که شایگان برای ترسیم چیستی و کیستی انسان مهاجر به نخبه‌گرایی درمی‌غلطد. زیرا هیچ جایی برای دیگران، جامعه و مردم قائل نیست. این نگاه نخبه‌گرایانه را در آثار دیگرش نیز می‌توان دید. مثلاً در انقلاب دینی چیست؟

^{۱۲} شایگان، آسیا در برابر غرب، ۲۹۷.

^{۱۳} بنگرید به عطا هودشتیان، "درباره تئوری ریزوم ژیل دولوز"، دسترس‌پذیر در

<https://www.youtube.com/watch?v=woN7QP0GEEw/>.

آنجا که نویسنده به توضیح پدیداری عصر مدرن غرب می‌پردازد، عوامل گوناگون فکری، فرهنگی، علمی، هنری و فلسفی پدیدآورنده آن دوران را به دقت توضیح می‌دهد، لیکن تأکید چندانی بر انقلاب فرانسه و انگلستان و امریکا نمی‌کند. چنین بی‌اعتنایی و بی‌توجهی به این بُعد مهم شکل‌گیری عصر مدرن، خصوصاً انقلاب فرانسه که در آن “منشور حقوق بشر” تدوین و حقوق خواص لغو شد، حیرت‌آور است.

نباید این تصور پیش آید که فیلسوف، هر چند خوش‌فکر، لزوماً فردی گوشه‌نشین و تنها دلبسته به افکار و مفاهیم برساخته خود است. هم هگل و کانت^{۱۴} به سیاست و جامعه توجهی دوچندان نشان می‌دادند و هم در قرن بیستم، فیلسوفانی همچون برتراند راسل و ژان پل سارتر و حتی میشل فوکو گاه‌به‌گاه به خیابان می‌آمدند، در تظاهرات عمومی شرکت می‌کردند یا دادگاه صلح تشکیل می‌دادند.^{۱۵} با این همه، در ملاحظات فلسفی شایگان اساساً مردم غایب‌اند و این امر را می‌باید به نخبه‌گرایی او نسبت داد. همین امر جوانبی از تفکر او را نیز غیرواقع‌بینانه و ذهنی‌گرا کرده است. در همین زمینه، لازم است به سه ملاحظه درباره‌ی مهاجر سیار بپردازیم تا فرضیاتم درباره‌ی ذهنی‌گرایی شایگان بیشتر روشن شود.

سه ناممکن در تفکر شایگان

۱. ناممکنی “آگاهی کامل”

شایگان می‌نویسد که مهاجر سیار نسبت به دو فرهنگ (سنت و مدرنیته) “آگاهی کامل” دارد. به نظر من، فرضیه‌ی آگاهی کامل ناممکن و مهم‌تر از آن، خطرناک است. زیرا هر آگاهی نسبی و تغییرپذیر و از همین رو، در نوسان است. روشن‌تر آنکه ما نسبت به هیچ پدیده‌ای آگاهی “کامل” نداریم، زیرا آگاهی به یک پدیده

^{۱۴} جای شگفتی است که وقتی فلسفه تاریخ هگل را مطالعه می‌کنیم و به فصل شکل‌گیری عصر مدرن می‌رسیم، درمی‌یابیم که چگونه فیلسوف آلمانی به اهمیت انقلاب فرانسه همچون یکی از ستون‌های شکل‌گیری عصر جدید در غرب اشاره دارد. کانت نیز بر این مهم انگشت می‌گذارد.

^{۱۵} اشاره به “دادگاه راسل” است. برتراند راسل (Bertrand Russell, 1872-1970) فیلسوف و ریاضی‌دان انگلیسی فعال ضدجنگ نیز بود. با آنکه پدربزرگش نخست‌وزیر انگلستان بود، او حتی در دوران دانشجویی هم به سبب عقایدش از دانشگاه اخراج و مدتی زندانی شد. فعالیت‌های سیاسی ژان پل سارتر، یکی از مهم‌ترین فلاسفه قرن بیستم اروپا، خصوصاً علیه جنگ فرانسه در الجزایر و ویتنام بخشی از زندگی پُرماجرایی فیلسوف فرانسوی است. در دهه ۱۹۶۰م، راسل به همراه سارتر، دادگاه راسل را برای مقابله با جنگ ویتنام بر پا کردند.

مشروط به دو تابع متغیر است: یکی ما که خود در تغییر مدام به سر می‌بریم و دیگر آن پدیده. با علم به اینکه خود پدیده هم در تغییر مداوم به سر می‌برد، هر آگاهی نسبت به آن محدود است. به یک کلام، نسبت آگاهی ما به یک پدیده مشروط است به ما و به آن پدیده و از این رو، هرگز نمی‌تواند کامل باشد. ما به آن پدیده آگاهی داریم و برای این آگاهی پدیده را در موقعیتی ویژه، در محدوده زمانی معین و وضعیت مکانی خاصی، درمی‌یابیم و می‌شناسیم، و از آن حقیقتی در ذهن با نام آگاهی می‌سازیم. حال آنکه پدیده در لحظه بعد تحولی را در خود می‌پذیرد، تغییر می‌کند و دیگر آن پدیده‌ای نیست که در ذهن داشتیم. می‌توانیم همواره دانش خودمان از آن پدیده را آگاهی تمام و کمال اعلام کنیم، حال آنکه چنین نیست و پدیده مذکور در لحظه بعدی از واقعیتی که از آن در ذهن داشتیم فاصله گرفته است. پس هرگونه آگاهی، از آن رو که مشروط به عامل شناسایی و معلول شناسایی است، نسبی و موقتی است. از این رو، "آگاهی کامل" ناممکن و متوهمانه است.

۲. ناممکنی مهاجر سیار

شایگان می‌نویسد که مهاجر سیار آکروبات‌باز است. "به هیچ‌کدام، نه سنت و نه مدرنیته، وابسته نیست. به نظر من، این نیز فرضیه‌ای ناممکن است. در بهترین حالت هم اگر انسانی بتواند به راحتی در میان فرهنگ‌ها سفر کند و از همه آنها بیاموزد، به نظر می‌آید باز از متن فرهنگی‌اش گریزی نیست. به عبارت دیگر، ممکن نیست که بتوان از ریشه‌ها به راحتی کنده شد. در اینجا به آسیا در برابر غرب گریز می‌زنم. در توافق با اندیشه آن زمان شایگان، می‌توان گفت هر مهاجری از جایی می‌آید، در فضای معینی تربیت شده و حرکت پرنوسان او در میان فرهنگ‌ها شاید غلظت و نفوذ آن ریشه‌ها را کم‌اثر کند، اما آن را از بین نمی‌برد. شاید بی‌ریشگی به صورتی استثنایی در برخی انسان‌ها در موقعیت‌هایی ویژه پدید آید، اما به سختی می‌توان از آن به منزله مدل عمومی انسان نوین نام برد. آنچه شخص در ۲۵ سالگی یا ۳۵ سالگی می‌آموزد، همانی نیست که در یک یا دو سالگی آموخته است. در بهترین حالت، ما ایرانی هستیم با عاریت‌هایی بیش‌وکم از فرهنگ غربی. شایگان خود از کودکی در میان فرهنگ‌ها و زبان‌های گرجی، ترکی و ایرانی در نوسان بوده است و در نهایت یک ایرانی غرب‌گرا، غرب‌پسند و غرب‌شناس است. البته دانستن زبان روسی و تسلط او بر زبان فرانسه

را نیز باید به این همه اضافه کنیم. زبان‌ها و فرهنگ‌های دیگر به ما و فرهنگ ما اضافه می‌شوند، حال آنکه ما با زبان‌های پدر و مادرانمان زاده می‌شویم. همین امر نیز شایگان را واداشت که هندشناس و شرق‌شناس شود، سنت را در برابر مدرنیته بگذارد و آن را بازخوانی کند. به نظر من، شایگان را در نهایت باید یک ایرانی شرقی سنت‌گرای مدرن خواند.

۳. ناممکنی "نگاه بر خود"

شایگان در *افسون‌زدگی جدید* می‌نویسد: "مهاجر سیار نگاه مضاعف دارد. این نگاه او را نسبت به سنت و جهش‌های فرهنگی در فاصله نگه می‌دارد،" یعنی از مدرنیته و سنت فاصله دارد یا می‌تواند این فاصله را ایجاد کند. پرسش این است که ما چگونه می‌توانیم فقط از طریق خودمان نسبت به خودمان آگاه شویم؟ یعنی چگونه بدون "دیگری" از خود آگاه می‌شویم. این نیز فرضیه‌ای ناممکن است، زیرا برای شناخت خود به دیگری نیاز است. روشن‌تر بگوییم: شایگان بر آن است که ما (مهاجر سیار) می‌توانیم هم از سنت و هم از مدرنیته فاصله بگیریم، یعنی می‌توانیم با اتکالی به خودمان بر خودمان نگاهی انداخته، خودمان را ببینیم و بدون دیگری خود را از طریق خود بشناسیم. این نظر توهم ناب است. شاید این تصور در اوهام و توهمات عرفای بزرگ موجود باشد یا بتوان آن را در سنت ادبیات جهانی میان‌فرهنگی-همچنان که شایگان به آن اشاره دارد-دید، اما نه راهگشای اجتماعی است و نه می‌توان در آن از مدل انسان نوین چندفرهنگی سراغ گرفت.

شایگان برای ساختن شخصیت مهاجر سیار چنان استقلال سوژه‌واری به او می‌دهد که گویی دیگر نیازمند "دیگری" نیست. اما نفی تام و تمام دیگری، که در برخی گرایش‌های فلسفی پسامدرن در غرب مشاهده می‌شود، اعتبار متزلزلی دارد. درست است که سوژه کلاسیک دکارتی از طریق تقابل و رابطه با دیگری (ابژه) معنا می‌یابد و نفی سوژه نفی دیگری است، لیکن شایگان در کتابش، به سوژه خود، یعنی مهاجر سیار، چنان جایگاه قدرتی داده است که در عین آنکه شبیه سوژه دکارتی حضور می‌یابد، یعنی انتخاب‌کننده و تصمیم‌گیرنده و عمل‌کننده است، در عین حال شبیه سوژه پسادکارتی عمل کرده و نافی ابژه است. به عبارت دیگر، مهاجر سیار به سوژه عمل‌کننده‌ای بدون ابژه بدل می‌شود. این امر بدین معناست که این سوژه موضوعیت خود را از دست

می‌دهد، زیرا قدرت دارد ولی آن را اعمال نمی‌کند. می‌دانیم که قدرت باید اعمال شود تا همچون قدرت بنماید. قدرت باید بر روی کسی یا چیزی (ابژه) اعمال شود. روشن‌تر آنکه اگر بپذیریم مهاجر سیار قدرت انتخاب و عمل دارد، اما بی‌نیاز از دیگری است، قدرتش بی‌معنا می‌شود.

یک نقصان متدولوژیک

به همین علت است که تصویر شایگان از مهاجر سیار مملو از ناروشنی است. پرسش سوم این است که بالاخره آیا مهاجر سیار نمود یک انسان واقعی است یا خیالی؟ پاسخ را نمی‌توان به راحتی در *افسون‌زدگی جدید* یافت. از یک سو، شایگان برای مهاجر سیار خصوصیات فرانسائی برجسته‌ای قائل شده است که وجودش از هرگونه واقعیت انسانی خارج می‌شود و از سوی دیگر، نویسنده آن قدر به این انسان ویژگی‌های عینی می‌دهد که خواننده متمایل می‌شود او را همچون واقعیتی تام و تمام در زندگی روزمره بپذیرد. اما اگر این انسان واقعی است، چرا نویسنده برای ترسیم این مدل انسانی به ادبیات رجوع می‌کند؟ او پس از مقایسه انسان جهش‌یافته با انسان مهاجر، برای ترسیم دقیق‌تر انسان مهاجر ناگهان از ادبیات می‌گوید و مدعی می‌شود که نمونه این انسان را در ادبیات می‌توان دید.^{۱۶} این جهش ناگهانی به ادبیات در سخن او ناهماهنگی پدید آورده است. شاید هم به این دلیل به ادبیات رجوع می‌کند که خود واقف است طرح او برای زندگی واقعی طرحی ذهنی و ناممکن است. تا آنجا که فهمیده‌ایم، مهاجر سیار-هرکس باشد-عالم یا عارفی تام و تمام نیست و مهم‌تر اینکه، نمی‌توان روش او را به دیگران، یعنی آنانی که آگاهی کامل ندارند، تعمیم داد.

جهش به ادبیات از نگاه متدولوژیک نیز غیرقابل توجیه است، زیرا متن کتاب درباره مقایسه انسان جهش‌یافته و انسان مهاجر است. در حالی که به گفته شایگان، انسان جهش‌یافته روحیه غالب مردمان هول‌زده و سطحی‌نگر را تشکیل می‌دهد، نمی‌توان آلت‌رناتیو آن را فقط در ادبیات و هنر دید. در این صورت، مقایسه مذکور از چارچوب روش مقایسه‌ای متعارف خارج و از معنا تهی می‌شود.

به عبارت روشن‌تر، مهاجر سیار چنان کامل و به عبارتی غیرحقیقی است که در قالب مقایسه نمی‌گنجد. او دیگر متعلق به این جهان واقعی با معیار عادی

^{۱۶} شایگان، *افسون‌زدگی جدید*، ۲۱۹-۲۲۰.

و معمول انسانی نیست، بلکه متعلق به جهان داستانی، افسانه‌ای و خیال است و چون چهره واقعی و انسانی ندارد، ویژگی‌هایش با انسان زمینی مقایسه‌ناپذیر است. به عبارت دیگر، نمی‌توان یک شهروند این جهانی را ناگهان با یک شخصیت داستان‌های ادبی یا قهرمان رمان‌هایی مملو از تصاویر غیرواقعی، جایی که نویسنده می‌تواند با یک چرخش قلم در روند داستان دست‌اندازی کند، مقایسه کرد. مهم‌تر از همه، نمی‌توان برای اصلاح کار آن شهروند از افسانه و اوهام وام گرفت، بلکه باید از واقعیت‌های همین جهان کمک خواست.

بنابراین، در منظر داریوش شایگان، مهاجر سیار همچون ناممکن پدیده‌ای زیبا و دلپسند، لیکن غیرقابل قیاس با انسان جهش‌یافته است. یکی در دنیای شعر و هنر و ادبیات متولد می‌شود، دیگری در بطن پُرتشنج زندگی واقعی؛ یکی در ذهن فیلسوفی خوش‌قلم ترسیم می‌گردد، دیگری در تقاطع سخت هزارراه زندگی زمینی.

خاتمه

آثار داریوش شایگان انبوهی از مؤلفه‌های نظری و پیشنهادهای اندیشمندانه در بردارد که هر بار خواننده را به شگفتی فرو می‌برد. در این مختصر، فقط دو مفهوم مهاجر سیار و انسان جهش‌یافته را از افسون‌زدگی جدید مطالعه کردیم. تنوع افکار شایگان، به‌رغم همه کمبودها، همواره میدان را برای تعمق بیشتر باز می‌گذارد. شایگان میراثی ماندگار بر جای گذاشت که بیش از همه برای نسل امروز جاودانه خواهد بود و آن فکر کردن است.